



## Research Article

# The Role of Power in the Production of Knowledge from the Perspective of Michel Foucault and Allāma Ṭabāṭabā'ī

Mohsen Javadi<sup>1</sup>

Mahdi Monfared<sup>2</sup>

Ali Sadeghinejad Saryazadi<sup>3</sup>

Michel Foucault is a postmodern philosopher who searches for knowledge production in power relations and from this perspective, he maintains an evident relativity for knowledge. Foucault's opinion on this matter should be sought for in his theory entitled "Knowledge, Power and the Regime of Truth". Foucault does not consider knowledge to be a neutral thing consisting only of a set of propositions and considers power to have a fundamental and inseparable role in cognition and knowledge production. Power and knowledge have a reciprocal relationship. Power is both the outcome of knowledge and its producer. Foucault considers the humanities to be the most obvious example of the expansion of power through knowledge production. In his Principles of Philosophy and the Method of Realism, 'Allāma Ṭabāṭabā'ī examines a way of perception in which non-epistemic factors are considered effective in the production and multiplication of knowledge related to it. Although 'Allāma Ṭabāṭabā'ī does not consider a direct and prominent role of power in knowledge production, as Foucault does, he points out factors in enumerating the cases involved in the production of knowledge, in which power inevitably plays an effective and significant role. He has replaced Foucault's relativism with relativity consideration, and thereby explains the role of non-epistemic factors such as power in knowledge production. For this reason, the authors of this article explore the role of power in knowledge production from the perspective of these two contemporary philosophers and identify their intellectual affinities on this issue.

**Keywords:** Foucault, Ṭabāṭabā'ī, power, knowledge, relativity consideration, relativism.

---

1. Professor, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.

2. Associate Professor, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.

3. Ph.D. Student, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.



محسن جوادی<sup>۱</sup> 

مهدی منفرد<sup>۲</sup>

علی صادقی نژاد سر یزدی<sup>۳</sup>

## نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۱۰

### چکیده

میشل فوکو فیلسوفی پست‌مدرن است که تولید دانش را در روابط قدرت جست‌وجو می‌کند و از این منظر، نسبیتی آشکار را برای دانش قائل می‌شود. نظر فوکو در این مورد را باید در نظریه او با عنوان «دانش، قدرت و رژیم حقیقت» دنبال کرد. فوکو دانش را امری خنثی که تنها از مجموعه‌ای از گزاره‌ها تشکیل یافته است، نمی‌داند و برای قدرت در معرفت و تولید دانش، نقشی اساسی و جدایی‌ناپذیر قائل است. قدرت و دانش، رابطه‌ای متقابل دارند. قدرت هم پیامد دانش و هم تولیدکننده آن است. فوکو علوم انسانی را بارزترین نمونه از بسط قدرت با تولید دانش می‌داند. علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم، به بررسی نحوه‌ای از ادراکات می‌پردازد که در آن عوامل غیر معرفتی را در تولید و تکثیر دانش‌های مرتبط با آن دانسته مؤثر است. علامه طباطبایی اگرچه مانند فوکو، نقش مستقیم و پرننگ برای دخالت قدرت در تولید دانش قائل نیست، در بر شمردن مواردی که در تولید دانش دخیل هستند، به عواملی اشاره می‌کند که لاجرم، قدرت نقشی مؤثر و قابل توجه در آن ایفا می‌کند. ایشان نسبت‌اندیشی را جایگزین نسبی‌گرایی فوکو کرده است و بدین‌وسیله نقش عوامل غیر معرفتی مانند قدرت را در تولید دانش تبیین می‌کنند. به همین دلیل نویسندگان این نوشتار نقش قدرت در تولید دانش را از منظر این دو فیلسوف معاصر می‌کاوند و قرابت‌های فکری ایشان را در این مسئله شناسایی نماید.

**واژگان کلیدی:** فوکو، طباطبایی، قدرت، دانش، نسبت‌اندیشی، نسبیت‌گرایی.

mmonfared86@gmail.com

javadi-m@qom.ac.ir

rastgo7003@gmail.com

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

**استناد به این مقاله:** جوادی، محسن؛ منفرد، مهدی؛ صادقی‌نژاد سر یزدی، علی (۱۴۰۴). «نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های عقلی نوین. ش ۲۰. صص ۱۴۰-۱۱۹.

doi 10.22081/nir.2026.66817.1418





## مقدمه

میشل فوکو<sup>۱</sup>، فیلسوف، تاریخ‌دان و متفکر معاصر فرانسوی از جمله فیلسوفان معاصر و پست مدرن است که نظریات وی در باب دانش، قدرت<sup>۲</sup> و حقیقت، سهمی به‌سزا در محافل پژوهشی دارد. فوکو خود را نیچه‌گرا می‌نامد و همانند نیچه، به تحلیل مناسبات قدرت و دانش علاقه دارد؛ از این رو با توجه به کلید واژه مهم نیچه؛ یعنی «اراده معطوف به قدرت»، روابط ارزش و دانش را بر پایه قدرت تحلیل می‌کند. بر همین اساس باید نقش قدرت در تولید دانش را در نظریه وی با عنوان «قدرت، دانش و رژیم حقیقت» جستجو کرد. نظریات وی رابطه‌ای خاص برای چگونگی تولید دانش در نظر می‌گیرد که مبتنی بر شبکه و نظام قدرت، هر نوع حقیقت جهان‌شمولی را نفی می‌کند و از این ره‌گذر، دانش نیز نقابی برای سلطه بر دیگران دانسته می‌شود.

روایت‌های پساساختارگرایانه و پسامدرنیستی تولید دانش بر آرای متفکرانی نظیر نیچه و ویتگنشتاین اتکا دارد و در کارهای کسانی نظیر «فوکو» و «لیوتار» دیده می‌شود. این روایت‌ها، حجیت علم را به شیوه‌های گوناگون به چالش می‌کشند و در آن، برتری علوم طبیعی بر علوم اجتماعی و تأکید بر بازسازی علوم اجتماعی، بر محور علوم طبیعی، فراموش می‌شود (کچویان و کلاتری، ۱۳۹۰، ص ۷). فوکو، از مسیر دیرینه شناسی<sup>۳</sup>، انواع نظام دانایی<sup>۴</sup> را شناسایی می‌کند. از نظر وی، هریک از این نظام‌های دانایی از درون فضایی کور و نامکشف سر برآورده و معیارها و اصول خاص خود را در قلمروهای مختلف علمی به همراه می‌آورد. به بیان دیگر، اصول و معیارهای حاکم بر هریک از این نظام‌های دانایی با اصول و معیارهای حاکم بر دیگری، متفاوت است. بدین ترتیب، فوکو بر تاریخ‌مندی عقلانیت و محلی بودن حقیقت تکیه می‌کند و در این ویژگی، تمام صور معرفتی از جمله علوم اجتماعی و علوم طبیعی را یکسان می‌پندارد. افزون بر آن، از مسیر تبارشناسی<sup>۵</sup> نیز بازی دانش و قدرت را نشان می‌دهد که در نتیجه آن، حقیقت موقعیت استعلایی خود را از دست می‌دهد و حاصل قدرت سیاسی می‌شود. این امر درباره انواع صور معرفتی اعم از علوم اجتماعی و علوم طبیعی صادق است و هیچ یک از صور معرفتی، برتری بر دیگری ندارد (کچویان، ۱۳۸۲،

1. Michel Foucault
2. Power
3. Archaeology
4. Episteme
5. Genealogy



ص ۲۳۰).

میشل فوکو منکر هر نوع حقیقت جهان‌شمول است و دانش را تابعی از روابط قدرت می‌داند، طوری که هیچ رابطه قدرتی را نمی‌توان تصور کرد که در کنار حوزه‌ای از دانش نباشد و هیچ دانشی هم نیست که در بردارنده روابط قدرت نباشد (فتاحی، ۱۳۸۷، ص ۷۲). دانش در روابط قدرت تولید می‌شود و دوباره به بازتولید قدرت برای صاحبان آن منجر می‌شود.

این در حالی است که اگرچه علامه طباطبایی، به حقیقتی جهان‌شمول قائل است و در زمره واقع‌گرایان قرار دارد، اما نظریات وی درباره علوم اعتباری و نحوه پیدایش و گسترش آن، نزدیکی‌های فراوانی با نظریات فوکو دارد. علامه طباطبایی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به همان میزانی که مبانی فلسفی واقع‌گرایی را پی‌ریزی می‌کند، می‌کوشد راهی برای شناخت معرفت‌های اعتباری از پیدایش تا گسترش بیابد و طرحی نو برای فهم علوم انسانی و اجتماعی بریزد. آنچه علامه در مقاله ششم این کتاب بیان می‌کند در حقیقت پلی میان دنیای واقع و ادراکاتی است که زاینده اعتبار انسانی می‌باشد و انسان ناگزیر برای ادامه زندگی خود باید آنها را انشا کند.

علمی که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست، علوم اعتباری می‌نامند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۵). این علوم اگرچه در واقعیت خارجی؛ یعنی نیازها و احساسات آدمی ریشه دارند، اما در شرایط زمانی، مکانی و غیر آن قابل تغییر هستند. تغییراتی که نه تنها ثابت و لایتغیر بودن این نحوه از معرفت را زیر سؤال می‌برد، بلکه باب دخالت قدرت و روابط آن را در دانش‌های اعتباری باز می‌کند.

اصل اساسی استفاده که موجب تشکیل اجتماع توسط آدمی و به تبع آن، انشای اعتباریات پس از اجتماع است، خود، اعمال قدرتی آشکار است که توسط انبای بشر اعمال می‌گردد و با ایجاد اجتماع، شکلی پیچیده‌تر به خود می‌گیرد و مبدأ تولید دانش‌های اعتباری مانند اخلاق و حقوق می‌شود. اصل استفاده را می‌توان نخستین نقطه آشکارکننده نقش قدرت در تولید دانش دانست.

از سویی دیگر عواملی از جمله تعلیم و تربیت، تبلیغات و محیط پیرامونی از مواردی هستند که در نظر ایشان در تغییر و تثبیت افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری دخیل هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵). این نکته که این عوامل



به راحتی ذیل روابط قدرت قرار می‌گیرند، مهم‌ترین نقطهٔ اتصالی است که می‌تواند نقش قدرت را در تولید دانش تبیین کند.

افرادی که از همه قوی‌تر هستند و توانایی جسمی و ارادی بیشتری دارند، وجود خود را با استخدام دیگران توسعه می‌دهند و ارادهٔ خود را به آنان تحمیل می‌کنند. نسبتی میان این افراد با بقیه حاصل می‌شود که نسبت روان به تن یا سر به بدن است. نتیجهٔ این اعتبار، اعطای لوازم طبیعی این نسبت به افراد است. لوازمی مانند فرمان‌روایی، انقیاد دسته‌جمعی و فردی و مقام و رسوم و آدابی که مقام و موقعیت رییس و فرمان‌روا را نشان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۰). از سویی دیگر چون اعتبار ریاست و مروت‌سیت را اعتبار اجتماع و عدالت اجتماعی پدید آورده است، اعتبارات جدیدی بر له و علیه هر یک از رئیس و مروت‌س برای برقراری عدالت پدید می‌آید. اعتبار اجتماع، حُسن عدالت و قبح ظلم، ریاست و مروت‌سیت، جزا و مزد، امر و نهی و مابقی اعتباراتی که پس از تشکیل اجتماع برای بر آوردن نیازهای انسان انشاء می‌شود، مجموعه‌ای از علوم و دانش‌ها را اعم از اخلاق و حقوق و غیره پدید می‌آورد که اثرپذیری آن از قدرت، امری انکارناپذیر است. همین امر نویسنده بر آن داشت تا با بازخوانی آرای علامه طباطبایی و قرابت‌های مغفول میان نظر ایشان با فوکو در باب نقش قدرت در تولید دانش را تبیین نماید.

## ۱. چیستی قدرت

قدرت در عام‌ترین مفهوم خود، دلالت دارد بر الف: توانایی ایجاد رویدادی معین (خواه از این توانایی بهره‌گیری شود یا نشود) یا ب: تأثیر نفوذی که یک انسان یا گروهی از انسان‌ها با هر وسیله‌ای و به شیوه‌ای موردنظر بر رفتار دیگران اعمال می‌کنند (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۲).

قدرت از منظر فوکو، نظامی از روابط است که در سرتاسر جامعه، خانواده و اداره و مدرسه و روابط زن و مرد، گسترده و تعریف‌کنندهٔ روابط افراد است نه این که تنها در نهادهای خاصی مانند دولت و پلیس، نقش سرکوب‌گر ایفا کند. هر رابطهٔ اجتماعی، یک رابطهٔ قدرت است که البته، الزاماً به سلطه ختم نمی‌شود. از نظر او قدرت در اجتماعات امروزی، نظامی از روابط مبتنی بر شبکه دانش-قدرت<sup>۱</sup> است که فرد را درون خود می‌گنجانند. به این معنا که فرد،

<sup>۱</sup>. Power-Knowledge



هم‌زمان که شناخته می‌شود با تحت نظام دانش‌هایی چون پزشکی، روان‌شناسی یا آموزش قرار می‌گیرد، آشکار می‌شود و در نتیجه، تحت سلطه قدرت قرار می‌گیرد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۹). وی بیان می‌کند:

اگر حقیقت را در مورد خودم بگویم همانطور که اکنون انجام می‌دهم این بدین معنی است که من به عنوان موضوع در میان تعدادی از روابط قدرت که بر من اعمال شده و من بر دیگران اعمال کردم، قرار دارم. من این را گفتم تا بیان کرده باشم مسئله قدرت برای من چیست (Foucault & Kritzman, 1990, p. 39).

اعمال قدرت تنها رابطه میان افراد یا گروه‌ها نیست، بلکه شیوه‌ای است که در آن برخی اعمال، اعمال دیگر را تغییر می‌دهند (دریفوس و رابینو، ۱۴۰۰، ص ۳۵۷). او تأکید می‌کند که «قدرت، چیزی نیست که قابل کسب، مصادره، تقسیم، قبضه، یا رهاکردن باشد» یا این که «قدرت، چیزی نیست که از طریق یک سازمان شبکه‌مانند اعمال شود». «قدرت در همه جا هست نه بدان دلیل که همه چیز را دربر می‌گیرد، بلکه بدان دلیل که از همه جا نشأت می‌گیرد.» (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). دولت حاکم و نظام حقوقی آن تنها مظهر قدرت نیستند، از این رو فوکو، نظریه‌پردازان سیاسی را به «تصور قدرت بدون پادشاه» ترغیب می‌کند (Foucault, 1978: p.90).

قدرت از نگاه فوکو هم چون راهبردی است که در سرتاسر نظام اجتماعی قرار می‌گیرد و هرگز به صورت جهان‌شمول ظاهر نمی‌شود، بلکه به صورت خرد و در نقاط «اعمال» پدیدار می‌شود. چنین قدرتی قابل مشاهده محسوس نیست، بلکه ماهیتی «نرم‌افزاری» دارد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۹).

در نظر فوکو، رابطه قدرت، وجهی از عمل است که به‌طور مستقیم بر روی دیگران عمل نمی‌کند، بلکه بر روی اعمال آنها عمل می‌کند؛ عملی بر روی اعمال موجود یا اعمالی که ممکن است در زمان حال یا آینده پیدا شوند (Dreyfus, Rabinow, & Foucault, 1983, p. 220). قدرت نه همواره مبتنی بر وجود یک عامل مسلط است و نه مندرج در روابط میان آن عامل با عوامل تحت سلطه‌اش، بلکه در سراسر شبکه پیچیده روابط اجتماعی گسترده است. در این شبکه، کنش‌های عاملان حاشیه‌ای اغلب موجب ایجاد پیوند میان عمل عامل مسلط اجتماعی و نیل به آرزوهای عامل تبعی یا ناکامی از آنها می‌شود (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). فوکو قدرت را بر حسب اراده فردی/جمعی و یا به لحاظ منافع (فردی، گروهی، یا طبقه‌ای) نمی‌فهمید (Foucault, 1980: p.188).



قدرت در شبکه پیچیده و نامتجانس روابط اجتماعی پراکنده است و از طریق منازعات جاری تجلی می‌یابد. قدرت در نقطه مشخصی از این شبکه‌ها وجود ندارد، بلکه پیوسته در همه فعالیت‌هایی که برای بازتولید نظامات اجتماعی و یا ممانعت و تضعیف اثرات این نظامات از طریق تشکیل ضد نظامات انجام می‌شود، مندرج است (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۶). قدرت تنها آن نیست که توسط عاملان قدرت اعمال شود، بلکه قدرت هم به وسیله عاملان آن و همه کسانی که در برابر آن مقاومت می‌کنند، ساخته می‌شود (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۵).

به عقیده فوکو، سوژه‌ها همواره رام‌شده هستند؛ یعنی در کردارها و گفتمان‌های قدرتی ساخته شده‌اند که آنها را در موقعیت سخن‌گویی در باب خودآگاهی قرار می‌دهد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۶). هیچ رابطه‌ای بیرون از قدرت نیست و حتی آزادی نیز دربردارنده روابط قدرت است. فوکو از قدرت به عنوان پدیده‌ای متحرک و محصولی زمان‌مند نام می‌برد (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳).

قدرت در نظر علامه طباطبایی از سنخ وجود و از جمله کمالات وجودی است که در فعل-و نه انفعال-تقرر دارد. البته تنها افعالی که فاعل آن بدان علم دارد و علم به فعل به انجام آن منجر می‌شود. با این وصف، مبدائیت فاعل‌های طبیعی؛ مانند اشیا و عناصر و یا فاعلیت انسان برای افعال طبیعی بدن قدرت به‌شمار نمی‌آید، اگرچه انسان بدان‌ها علم داشته باشد. قدرت در افعالی قابل فرض است که فاعل می‌داند در آن خیری وجود دارد از آن جهت که او فاعل است به صورتی که آن را تصور و تصدیق می‌کند (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۵۸).

با این وصف، می‌توان گفت استخدام‌گری انسان همواره با اعمال قدرت همراه است. معنای استخدام به خدمت گرفتن دیگری است.

استخدام، عبارت است از این که انسان با تحمیل اراده و بسط سلطه خود، دیگری را در راه بر طرف کردن نیازمندی‌های خویش به کار اندازد، از محصول کار او به نفع خویش استفاده کند. این معنی، کم‌کم به صورت ریاست‌پدیدار می‌شود؛ مانند رئیس منزل، ریس قوم، رئیس قبیله و رییس ملت» (طباطبایی، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۹۳).

«انسان چنان که بارها گفته شد، سودجو است و همه موجودات را به نفع خود استخدام می‌کند؛ هرچند مایه ضرر دیگران باشد» (طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۹۲-۹۳). «مقتضای طبع اولی انسان که منافع خود را می‌خواهد این است که



نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

دیگران را در راه منافع خود استخدام کند و از بهره‌کار ایشان استفاده کند» (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۳۰). «هیچ انسانی در هیچ یک از اوقات زندگی اش از حکم استخدام منصرف نمی‌شود» (طباطبایی، ۱۹۷۴، ج ۲، ص ۱۳۰). انسان تا زمانی که از نظر توانایی و قدرت در موقعیت برتری نسبت به اشیا، حیوانات و انسان‌های دیگر قرار نداشته باشد، نمی‌تواند آنها را به خدمت خود درآورد. با این وصف بدون قدرت، استخدام ناممکن است. تا احتیاج وجود دارد، یکی بر دیگری قدرت می‌یابد و تا قدرت هست، استخدام هست (قدسی، ۱۳۹۷، ص ۹۶). بنابراین، قدرت، عامل استخدام است و یکی از عوامل قدرت فرد یا گروهی، ضعف فرد یا گروه دیگر است که می‌تواند ناشی از نیاز به دیگری باشد.

چنین به نظر می‌رسد که استخدام، مصداق عملی اعمال قدرت و از سنخ قدرتی است که فوکو مد نظر دارد؛ زیرا استخدام هم از طبع بشری و خواست قدرت فردی سرچشمه می‌گیرد و هم به تشکیل اجتماع و تنظیم روابط اجتماعی به وسیله اعتبار دانش‌هایی متناسب با نیاز آدمی منجر می‌شود. بنابراین می‌توان گفت اعمال قدرت انسان در قالب استخدام، مبنای تشکیل و اعتبار اجتماع و ایجاد دانش‌های اعتباری پس از آن است.

## ۲. چیستی ادراک، علم و دانش

معنای لغوی «علم» به قدری آشکار است که به تعریف نیاز ندارد، به همین دلیل در منابع لغت عربی یا آن را واضح و بی‌نیاز از تعریف بیان کرده‌اند و از توضیح معنای آن پرهیز کرده‌اند. گاهی نیز آن را با عبارتی مانند «نقیض الجهل» یا مرادف‌های آن مانند «شعور» یا «معرفت» یا «فقه» توصیف کرده‌اند و یا آن را مفاهیم نزدیکش مانند ادراک بازگردانده‌اند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۳۷).

در لغت، «معرفت»، نوعی از علم است که در آن مفهوم بازشناختن اشیا از یکدیگر در نظر گرفته شده است. به فارسی، دقیق‌ترین معادل واژه «علم»، «دانستن» و در معنای اسم مصدری، «دانش» است. «معرفت» را می‌توان با شناختن یا بازشناختن معادل دانست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۳۸).

دانشمندان واژه «علم» را در معانی مختلفی به کار برده‌اند. «اعتقاد یقینی»، «مجموعه‌ای از قضایای تنظیم‌شده حول محوری واحد اعم از کلی و جزئی»، «قضایای کلی تنظیم‌شده حول محوری واحد»، «مجموعه گزاره‌های کلی



حقیقی تنسیق شده حول محوری واحد» و «مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌های تجربی» از جمله اصطلاحات پر کاربرد علم به شمار می‌آید (حبیبی، ۱۳۹۲، ص ۲۹).

کلمه ادراک، گاه به فرایند تحقق علم اشاره دارد. در مراتب پایین علم، مانند حس و خیال واژه علم کمتر به کار گرفته می‌شود و بیشتر واژه ادراک به کار می‌رود. گویا واژه ادراک بر مراتب پایین‌تر و واژه علم بر مراتب بالاتر آگاهی به کار می‌رود. کلمه ادراک به لحاظ لغوی برای دلالت بر مفهوم علم به صورت لایشرط از داشتن شایسته صدق و کذب به کار می‌رود؛ مانند ادراک درد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۵۰).

علامه طباطبایی معتقدند وجود علم برای ما ضروری و مفهوم آن نیز بدیهی است و تنها برای فهم خاص‌ترین خواص آن در موردش بحث می‌کنیم (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۵۳). ایشان علم را به دو قسم حضوری و حصولی تقسیم می‌کند. علم حضوری، علمی است که خطا و استدلال‌بردار نیست؛ زیرا انسان بدون واسطه آن را درک می‌کند. علم حصولی، علمی است که با واسطه برای انسان کشف می‌شود. علم حصولی در نظر علامه، اعتبار عقلی است که عقل انسان ناگزیر از به کارگیری آن است و از معلومات حضوری ماخوذ می‌شود. علم حصولی، موجودی مجرد و مثالی یا عقلی است که با وجود خارجی‌اش نزد مدرک حاضر است، هرچند از دور درک شده باشد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۸۰؛ طباطبایی، ۱۴۳۲، ج ۲، ص ۱۵۷).

علم حصولی، خود بر دو نوع حقیقی و اعتباری است. اعتباریات به دو قسم، تقسیم می‌شود: اول اعتباریات بالمعنی‌الاعم که در مقابل ماهیات قرار می‌گیرد و دوم اعتباریات بالمعنی‌الاخص که لازمه فعالیت قوای انسان یا هر موجود زنده هستند و از آنها به «اعتبارات عملیه» تعبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۰).

اعتبارات به دو دسته اعتبارات عمومی، ثابت و غیرمتغیر و اعتبارات خاصه تقسیم می‌شوند. اعتبارات عمومی، آنها هستند که انسان از اعتبارکردن آن ناگزیر است؛ مانند اعتبار اجتماع. اعتبارات خاصه، خصوصی و قابل‌تغییر، اموری شخصی و جزئی؛ مانند زیبایی‌های خصوصی یا گونه‌های مختلف اجتماعات هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۰).

ساختن علوم اعتباری، معلول اقتضای قوای فعاله تکوینی و طبیعی انسان است. اعتباریات در تقسیمی به دو



قسمت پیش از اجتماع و پس از اجتماع تقسیم می‌شوند. اعتباراتی مانند وجوب حُسن و قُبْح، اعتبارات پیش از اجتماع هستند و اعتباراتی مانند مالکیت، زبان و سخن، حُسن عدالت و قُبْح ظلم اعتبارات پس از اجتماع. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۸).

دانش در نگاه فوکو با تحلیل گزاره‌ها شکل می‌گیرد. گزاره (قضیه)، مجموعه‌ای از نشانه‌ها است که درون یک گفتمان<sup>۱</sup> معنا دارد. هویت گزاره‌ها از وضعیت درون عمل یا نهاد‌های اجتماعی نشأت می‌گیرد. گزاره در حوزه گفتاری از گزاره‌ها عمل می‌کند که روابط میان آن‌ها، به آن‌ها اجازه می‌دهد که از پس یک‌دیگر بیایند، تاثیرگذار باشند و به یک‌دیگر نظم ببخشند. به اعتقاد فوکو، ماهیت گزاره و حکم آن نسبی است و برحسب استفاده‌ای که از آن می‌شود و شیوه به‌کارگیری آن نوسان پیدا می‌کند (بخشایشی اردستانی، ۱۳۸۸: ص ۴۷). گزاره یا قضیه در نظر منطق‌دانان، مرکب تام خبری است که می‌توان آن را به صدق یا کذب متصف کرد (مظفر، ۱۳۷۹: ص ۱۵۲).

برای فوکو شناخت قدرت و فرایندهای اعمال آن در سراسر زندگی انسان اهمیت دارد. او از ذات‌گرایی گریزان است و تعریفی شفاف و ثابت برای دانش ارائه نمی‌کند؛ زیرا معتقد است دانش در ارتباط با روابط قدرت تعیین می‌یابد. علامه طباطبایی نیز اگرچه علم حصولی را اعتبار عقلی می‌داند که عقل چاره‌ای از اعتبار بخشیدن به آن ندارد، مفهوم علم را آشکار و بدیهی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۵۳).

بنابراین اگرچه نمی‌توان آشکارا تعریفی یکسان برای معنای اصطلاحی دانش در نگاه این دو فیلسوف یافت، اما علم و دانش هم در معنای لغوی خود و هم در وجه اشتراک کاربردهای اصطلاحی که این دو فیلسوف برای آن به کار برده‌اند و در آثار خود از آن استفاده کرده‌اند، چیزی جدا از تعاریف و اصطلاحات گفته‌شده در ابتدای متن نیست. فوکو و علامه طباطبایی هر دو معنای «قضایای کلی تنظیم‌شده حول محوری واحد» را در آثار خود برای دانش به کار برده‌اند؛ از این رو همین معنا برای دانش در این پژوهش در نظر گرفته شده است.

### ۳. قدرت و تولید دانش

<sup>۱</sup>. Discourse



پایه تحلیل فوکو از روابط قدرت-دانش<sup>۱</sup> را باید در فلسفه نیچه یافت. فوکو نیز مانند نیچه معتقد است رابطه قدرت، ضرورت زندگی اجتماعی است و رابطه اجتماعی، ذاتاً رابطه قدرت است و اعمال قدرت بدون بیانی از حقیقت ناممکن است؛ بنابراین هر نظام اجتماعی، نوعی سلطه در پشت نقاب حقیقت و عقل است (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۲۰). اگر انباشت سرمایه را خصیصه اصلی جامعه خود در نظر بگیریم، انباشت دانش نیز کمتر از آن نبوده است. اکنون اعمال و تولید و انباشت این دانش نمی‌تواند از سازوکارهای قدرت جدا شود. مناسبات پیچیده‌ای وجود دارند که باید تحلیل شوند (فوکو، ۱۳۹۷، ص ۱۲۶). وی معتقد است هیچ رابطه قدرتی را نمی‌توان تصور کرد که در کنار حوزه‌ای از دانش نباشد و هیچ دانشی هم نیست که روابط قدرت را دربرنگیرد. از دید او قدرت و دانش، درون «گفتمان» با هم یکی می‌شوند. دانش و قدرت رابطه‌ای متقابل دارند؛ یعنی دانش هم ایجادکننده قدرت و هم پیامد قدرت است (فتاحی، ۱۳۸۷، ص ۷۲).

فوکو معتقد است قدرت با ایجاد نظامی از ارزش‌ها به نام حقیقت تولید علم را در راستای اهداف خود برنامه‌ریزی می‌کند؛ یعنی دانش همواره ذیل رژیم از حقیقت ساخته قدرت، تعیین پیدا می‌کند. دانش نیز می‌تواند به کمک تولید حقیقت یا ارزش‌گذاری‌های جدید در گفتمان بیاید.

او اذعان می‌کند دانش و حقیقت افزون بر آن که متأثر از شرایط اجتماعی-تاریخی است با روابط قدرت، علایق و پیش‌داوری‌های انسانی گره خورده است. وی دانش را بخشی از نظام اجتماعی می‌داند که بیان‌گر و منعکس‌کننده رابطه قدرت در آن نظام است، بنابراین در دیدگاه فوکو، حقیقت و دانش به رژیم قدرت وابسته هستند (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵ و ۲۰۴).

#### ۴. تبارشناسی دانش

فوکو در انتخاب روش تبارشناسی از نیچه متأثر است و اعتقاد دارد در این روش بر خلاف تاریخ سنتی که میان پدیده‌ها نوعی حرکت به سمت پیشرفت و نوعی هماهنگی و وحدت وجود دارد، افزون بر رد پیوستگی میان پدیده‌های تاریخی

<sup>1</sup>. Power-Knowledge



و نشان دادن عدم تداوم تاریخی این پدیده‌ها، بر نقش سلطه و قدرت در شکل‌گیری جریان‌های تاریخی تأکید می‌شود (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۷۱-۷۲).

تبارشناسی در پی آن است که فریب‌کاری‌های تاریخی را آشکار کند و دودمان پدیده‌هایی را که به‌عنوان حقیقت عرضه شده‌اند، دنبال کند و نقش اراده معطوف به قدرت را در متن آنها مشخص سازد؛ یعنی راهبردهای سلطه را کالبدشکافی کند. بدیهی است این روش به دنبال یافتن تاکتیک‌ها، ابزارها و کارکردهای قدرت و شبکه روابط حاکم بر آنها است (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). فوکو در تبارشناسی در پی آن است که قدرت‌های تمرکزآفرینی را که با گفتمان علمی سازمان‌یافته در جامعه در ارتباط هستند، به چالش بکشد (پین، ۱۳۸۹، ص ۲۱۵). در این نوع از معرفت، کسب معرفت از طریق شناخت اشکال سلطه و قدرت شکل می‌گیرد و قدرت تعیین می‌کند شناخت باید به چه چیزهایی تعلق بگیرد (زالی زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۸-۲۱۹). با این وصف سخن از بی‌طرفی معرفت، بی‌معنا است.

روش تبارشناسی به دنبال هیچ‌گونه ماهیت ثابت و گوهر پایداری نیست، بلکه بر خلاف روش‌های سنتی در پی یافتن گسست‌ها و شکاف‌های تاریخی است. بنابراین هیچ‌گونه قاعده و قانون بنیادی و غیرقابل‌تغییری وجود ندارد و هرگونه قاعده، تعبیری به‌شمار می‌آید که قدرت‌مداران در سایه نظام گفتمانی خویش به آن ارزش و کارمایه عملی بخشیده‌اند (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). در واقع هر قدر، متنی را تفسیر کنیم به عمق آن نمی‌رسیم، بلکه درمی‌یابیم تمام تفسیرها از سرچشمه‌های قدرت نشأت گرفته‌اند و چیزی جز ساخته نظام سلطه نیستند (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). دانش تنها با مجموعه‌ای از گزاره‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه اهداف، ابزارها، کردارها، برنامه‌های پژوهشی، مهارت‌ها، شبکه‌های روابط اجتماعی و نهادها نیز در آن دخیل هستند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷).

تبارشناسی در تلاش خود برای مشاهده اساس و بنیان معرفت ما و گفتمان‌ها، بدون نزدیک شدن به سوژه استعلایی است (Foucault, 1986: p.59). این پژوهش تاریخی که هدفش درک محدودیت‌های ماست، یک خودفهمی تاریخی است از آن‌چه باید بشویم و آن‌چه هستیم؛ یعنی هستی‌شناسی تاریخی خودمان (Idem, ibid.: p.351).

## ۵. قدرت و علوم انسانی



فوکو در شکل‌گیری علوم انسانی، نقش برجسته‌ای را برای قدرت در نظر می‌گیرد و معتقد است رشد و گسترش هر یک از شاخه‌های علوم انسانی را نمی‌توان از مسئله قدرت جدا کرد (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). فوکو بیان می‌کند که رشد و توسعه این شاخه‌های دانش به هیچ‌وجه از مسئله قدرت جدا نمی‌شود و تولید علوم انسانی، همراه با استقرار سازوکارهای قدرت صورت می‌گیرد» (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹).

فوکو اعتقاد دارد از آنجاکه علوم انسانی در سازوکارهای قدرت ریشه دارد، نقش مهمی در بهنجارسازی و کنترل افراد دارد؛ از این رو برخلاف کسانی که نقش‌رهایی بخشی برای علوم انسانی در نظر می‌گیرند، نقشی جز بسط سلطه برای آن قائل نیست (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). وی بر این باور است همان‌طور که نظام‌های دانایی پیشین یکی پس از دیگری رو به نابودی رفتند، نظام دانایی مدرن نیز محکوم به فروپاشی و زوال است و در این میان، علوم انسانی نیز دچار همین سرنوشت خواهند شد.

در نگاه فوکو حکومت انسان‌ها بر انسان‌ها-خواه گروه‌های کوچک تشکیل دهند خواه بزرگ، خواه این قدرت را مردان بر زنان اعمال کنند، خواه بزرگسالان بر کودکان، خواه طبقه‌ای بر طبقه دیگر، خواه دیوان‌سالاری بر جمعیت-مستلزم نوع خاصی از عقلانیت است و مستلزم خشونت ابزاری نیست (فوکو، ۱۳۹۸، ص ۶۴).

فوکو در مراقبت و تنبیه بیان می‌کند که بسیاری از روش‌هایی که از قرن هجده به بعد در نهادهای انضباطی؛ مانند مدارس، صومعه‌ها، ارتش، خیریه‌ها، بیمارستان‌ها و غیره استفاده شد، همان روش‌هایی است که در زندان برای کنترل و بهنجارکردن مجرم به کار می‌رفت. به بیان دیگر بهنجار کردن و سازماندهی جهت‌مند افراد، به اصل اساسی نهادها و سازمان‌های آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شد (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۳۰).

روش‌های انضباطی این نهادها به دنبال بهنجارکردن افراد و به قاعده درآوردن رفتار آنان در جهت‌ی خاص و برای اهدافی خاص هستند تا بتوانند آنان را در مسیرهای موردنظر خود جهت‌دهی کنند. «شبکه حبسی»<sup>۱</sup> نامی است که فوکو برای مجموعه این نهادها و سازمان‌های به‌کارگیرنده فنون انضباطی بهنجارساز به کار می‌برد. شبکه‌ای که در کل جامعه گسترده شده است. از نگاه فوکو، قدرت بهنجارساز و شبکه حبسی، شرط لازم برای شکل‌گیری علوم

<sup>1</sup>. carceral system



انسانی است؛ زیرا قدرت از این طریق می‌توانست شناخت بهتری به انسان یابد و با این شناخت، امکان کنترل هرچه بهتر او فراهم می‌شد (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). مجازات تنها امری قضایی یا بازتاب ساختارهای اجتماعی و یا نشان‌هایی از روح زمانه نیست. نگرش فوکو به زندان به منظور بازشناسی شیوهٔ تکوین تکنیک ویژه‌ای برای قدرت است. دقت در این نکته مهم است که مجازات، هم حقوقی و هم سیاسی است (فوکو، ۱۳۸۸، ص ۴۷).

فوکو به شدت با کسانی که معتقدند رویهٔ اعمال تنبیه، به‌مرور انسانی‌تر شده است، مخالفت می‌کند و معتقد است از آن‌جاکه این تنبیه‌ها بر روی ذهن و روان آدمی تأثیر می‌گذارند، کارایی بسیار بهتری نسبت به روش‌های قدیمی بهنجارکردن دارند، اگرچه دیگر بر روی بدن و جسم آدمی تأثیر مستقیم بر جای نمی‌گذارند. فوکو دانشی را که در این گونه نهادها برای اصلاح و کنترل افراد به کار گرفته می‌شود، نشان‌دهندهٔ رابطهٔ میان علوم انسانی و سلطه می‌داند (بارث، ۱۳۷۹، ص ۳۸۶). بنابراین در نگاه فوکو علوم انسانی که مدعی شناخت انسان و بهتر کردن زندگی اوست، در خدمت قدرت، به ایجاد جامعه‌ای کمک می‌کند که ویژگی اصلی آن کنترل همه‌جانبهٔ انسان و زندگی او است (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). «جامعهٔ سراسر بین»<sup>۱</sup> اصطلاحی است که فوکو برای چنین جامعه‌ای برمی‌گزیند. جامعهٔ سراسر بین، جامعه‌ای است که در آن به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده سازوکارهای انضباطی در سرتاسر زندگی انسان رسوخ می‌کند و افراد در هر لحظه خود را در معرض کنترل می‌بینند (فوکو، ۱۳۹۳، ص ۲۶۰).

از منظر فوکو، علوم انسانی برای بسط سلطه، تولید شده‌اند و ماهیتی جز آن ندارند؛ یعنی نقش قدرت در تولید دانش، آن‌جا آشکار می‌شود که قدرت برای بسط خود و سلطه بر بدن انسان از علوم انسانی کمک می‌گیرد. علوم انسانی وجود خود را مدیون نظام دانایی مدرن است. اگر نظم دانایی جدید در هم ریزد، سامان حاکم بر آن نیز فرومی‌ریزد و انسان هم که خود پیامد این شبکهٔ دانایی است، ناپدید خواهد شد و بدین ترتیب، علوم انسانی هم دیگر وجود نخواهد داشت (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۶۴۴).

## ۶. تولید حقیقت

<sup>۱</sup>. Panopticon Society



حلقه واسط در رابطه میان قدرت و علوم انسانی، مشروعیت است. حاکمیت برای تثبیت قدرت خود در جامعه به وضع قوانین نیاز دارد تا در صورت نقض آن با پشتوانه قانون و در نقش مدافع صلح در جنگ همه علیه همه، بتواند ایفای نقش یا همان اعمال قدرت کند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۱۶). از این رو برای وضع قانون به پشتوانه‌ای نیاز دارد که مشروعیت قانون را تأمین کند و قانون را برای همه پذیرفتنی گرداند. این پشتوانه، همانند چیزی است که از آن به نام حقیقت یاد می‌شود. به عنوان مثال در برخی موارد، اعمال قدرت به تولید علم حقوق بر مبنایی خاص، برای بسط قدرت حاکمیت نیاز دارد؛ یعنی علم حقوق به سختی نیازمند توجیه گزاره‌های حقوقی خود با پشتوانه‌ای از حقیقت است. مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقت‌نما که فوکو از آن با عنوان «رژیم حقیقت» یاد می‌کند. این رژیم حقیقت می‌تواند در اساطیر و باورهای قبیله‌ای سرخ پوستی ریشه داشته باشد یا مجموعه‌ای از گزاره‌های تجربی جهت‌دار در باب انسان‌شناسی باشد. دیدگاه حاکمیت در توجیه فلسفی یک مشرب اخلاقی یا ترویج آن نیز می‌تواند پشتوانه‌هایی برای مشروعیت قانون ایجاد کند؛ زیرا همان طور که گفتیم دانش تنها با مجموعه‌ای از گزاره‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه اهداف، ابزارها، کردارها، برنامه‌های پژوهشی، مهارت‌ها، شبکه‌های روابط اجتماعی و نهادها نیز در آن دخیل هستند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷). این چنین، قدرت به تولید دانش پیوند می‌خورد.

### استخدام، اجتماع و علوم اعتباری:

در نظر علامه طباطبایی، انسان ذاتاً موجودی استخدام‌گر است که از همه سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام)، و برای سود خود، سود همه را می‌طلبد (اعتبار اجتماع) و برای این که سود همه، محقق شود عدالت اجتماعی را می‌جوید (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم) (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۹). جعل اعتباریات از نیازهای انسان، نشأت می‌گیرد که برای رفع نیازهای قوای فعاله محقق می‌شود. علمی که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست، علوم اعتباری می‌نامند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۵).

استخدام‌گری در طبیعت انسان ریشه دارد، به نحوی که انسان در هیچ لحظه‌ای از لحظات زندگی خود از آن دست بر نمی‌دارد (طباطبایی، ۱۹۷۴، ج ۲، ص ۱۳۰). این خوی انسانی که اعمال قدرتی آشکار بر اشیا و انسان‌ها است، با اعتبار اجتماع ادامه می‌یابد و پس از آن با جعل قوانین و مقررات و بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی پیوسته



بر پیچیدگی خود می‌افزاید.

این سنخ از ادراکات اعتباری، تحت تأثیر عواملی چون جغرافیای محل زندگی، کثرت ورود یک فکر به ذهن انسان یا همان تبلیغات قرار می‌گیرند. افرادی که در نقاط مختلف زمین، ساکن هستند احتیاجات متفاوتی دارند، به همین دلیل در احساسات درونی و افکار و اخلاق اجتماعی و به تبع آن در ادراکات اعتباری جدا هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۴). همچنین از نظر ایشان فضای پیرامونی عمل در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل است؛ مثلاً کارگر و کارفرما دارای روش فکری یکسانی نیستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۵).

کثرت ورود یک فکر به ذهن انسان می‌تواند سبب شود که یک فکر خوب، بد جلوه کند و یک فکر بد، خوب به نظر برسد. بنابراین توارث افکار، تلقین، اعتیاد، و تربیت در تثبیت و تغییر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی را بازی خواهد کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۵).

در اندیشه علامه طباطبایی، قوا و خواص اجتماعی در تعارض با قوا و خواص فردی پیروز هستند؛ همان‌طور که حس و تجربه در قوای فاعله و منفعله به این امر شهادت می‌دهد. آن‌جا که جامعه قوای فاعله خود را به کار می‌گیرد و بر امری همت می‌گمارد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش علیه اراده جمعی اقدام کند. در اراده اجتماعی در امری مانند جنگ‌ها و هجوم‌های دسته جمعی، اراده معارض و متضادی از یکی از اشخاص و اجزای آن توان مقاومت ندارد و برای فرد چاره‌ای جز تبعیت از کل باقی نمی‌ماند. هر آن‌چه بر جامعه می‌گذرد، بر افراد و اجزای آن نیز می‌گذرد تا جایی که شعور و فکر را از اجزا و افرادش می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۹۷).

همچنین آن‌جا که قوا و خواص منفعله جامعه به کار می‌افتد همچون ترس‌های عمومی و وحشت‌های فراگیر (شکست در جنگ و سلب امنیت و زلزله و قحطی و وبا)، انسان را به فرار وامی‌دارد و یا چیزهایی ساده‌تر از آنها؛ مانند رسوم متعارف باعث می‌شود که از ترک عملی، شرم کند و سنت‌های قومی و چیزهایی مانند آن فرد را به تبعیت مجبور می‌کنند و توان ادراک و فکر را از وی می‌گیرند. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۹۷). با این وصف از نظر علامه طباطبایی پاندمی‌ها، وبا، ترس شدید، سنت‌های اجتماعی، و حتی آداب و رسوم در فکر انسان و ادراکات عملی تأثیر دارد تا جایی که حتی می‌توانند توان ادراک و فکر را از انسان بگیرند.



## جهان‌شمولی دانش

این امر که آیا اساساً انسان می‌تواند به دانشی جهان‌شمول بدون دخالت خوی استخدام‌گری و خواست قدرت دست یابد، مهم‌ترین پرسشی است که می‌توان از صاحب‌المیزان پرسید. ایشان معتقدند عقل عملی که ادراکات اعتباری را جعل می‌کند، خود با خوی استخدام، عجین است و همین امر اگرچه سبب تشکیل اجتماع و جعل اعتباریات پس از آن با تمام پیچیدگی و گستردگی‌هایش می‌شود. عقل عملی به تعبیر ایشان خود داعی الی الاختلاف است؛ یعنی خود عقل عملی سبب ایجاد اختلاف میان انسان‌هاست؛ از این‌رو برای رفع اختلافات بشر و دستیابی به علوم صحیح، ضروری است که فردی که دارای عقلی از جنس همین عقول نباشد، این اختلافات را اصلاح کند. این دلیلی است که ایشان در تفسیر المیزان برای اثبات نبوت عامه اقامه می‌کنند و بیان می‌دارند از آن‌جاکه عقل عملی خود، سبب اختلاف میان ابنای بشر است؛ از این‌رو برای رفع آن باید عقلی از جنسی فراتر، بر این رفع اختلاف ناظر باشد. بنابراین نمی‌توان گفت پیامبران نابغه‌های اجتماعی هستند که تنها هوشی در حد نبوغ داشته‌اند و با این نبوغ، بدون وحی و یاری گرفتن از خدای متعال، به اصلاح جوامع خود دست زده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۵۳). طباطبایی ذیل نتایج معرفتی اعتباریات، بیان می‌کند تمام علوم اعتباری در پیوند با رویکرد تسخیر و سلطه بر اجتماع هستند (پور حسن، ۱۳۹۲، ص ۵۶).

این امر که از نظر ایشان ادراکات اعتباری در پیوند با تسخیر و سلطه جعل می‌شوند و این که این علوم با عقل بشری - که خود مسبب اختلاف است - قابلیت به اتحاد رسیدن و تولید یک دانش جهان‌شمول را ندارند، نزدیک‌ترین قسمت آرای ایشان به دیدگاه‌های میشل فوکوست. می‌توان از مطالب گفته‌شده چنین نتیجه گرفت که تولید علوم جهان‌شمول که در سرتاسر جوامع و در گستره تاریخ، معیار صدقی یگانه داشته باشد، توسط عقول بشری ممکن نیست؛ چون اساساً فهم مشترک صددرصدی ممکن نیست. علامه از همین امر، و جوب نبوت عامه را اثبات می‌کنند؛ زیرا جنس عقل نبی از همین جنس عقل عملی نیست. به تعبیر دیگر، اگرچه علامه، فردی واقع‌گراست، در مقام معرفت، دسترسی تمام و کمال و بدون واسطه به این واقعیت را مورد تردید قرار می‌دهد. علامه منکر حقیقت واحد نیست، ولی دسترسی به این حقیقت را بدون در نظر گرفتن امور اجتماعی به ویژه اصل استخدام و اعمال قدرت حاصل از آن و سازوکارهای ساری و جاری در اجتماع نمی‌پذیرد.



نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

## اعتبار ریاست و تأثیر بر دانش

پس از اصل استخدام که به تشکیل اجتماع منجر می‌شود، چاره‌ای جز اعتبار ریاست و مرنوسیت در جامعه بشری نخواهد بود؛ زیرا افرادی که از همه قوی‌تر بوده و توانایی جسمی و آزادی بیشتری دارند، وجود خود را با استخدام دیگران توسعه می‌دهند و اراده خود را به آنان تحمیل می‌کنند. نسبتی میان این افراد با بقیه حاصل می‌شود که نسبت روان به تن است، یا به تعبیر عامیانه نسبت سر به بدن. نتیجه این اعتبار، اعطای لوازم طبیعی این نسبت به افراد است؛ لوازمی مانند فرمان‌روایی، انقیاد دسته جمعی و فردی و مقام و رسوم و آدابی که مقام و موقعیت رییس و فرمانروا را نشان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۰). اگرچه اعتبار ریاست و مرنوسیت را اعتبار اجتماع پدید آورده است، اعتبار حُسن عدالت و قُبْح ظلم از یک طرف، و این که انسان برای سود خود، سود همه را می‌خواهد از سوی دیگر، سبب می‌شود اعتبارات جدیدی بر له و علیه هر یک از رئیس و مرنوس برای برقراری عدالت و محدود کردن قدرت دیگران پدید می‌آید. اعتبار اجتماع، حُسن عدالت و قُبْح ظلم، ریاست و مرنوسیت، جزا و مزد، امر و نهی و مابقی اعتباراتی که پس از تشکیل اجتماع برای بر آوردن نیازهای انسان انشا می‌شود، مجموعه‌ای از علوم و دانش‌ها را اعم از اخلاق و حقوق و غیره پدید می‌آورد که اثرپذیری آن از قدرت و ملاحظه روابط قدرت در آن امری انکارناپذیر است.

از نظر علم الاجتماع نیز از نظرات علامه طباطبایی چنین بر می‌آید که اگرچه استخدام‌گری انسان‌ها، آنها را برای استفاده از تمام ظرفیت‌های قدرت؛ یعنی دخالت در تولید دانش به منظور بازتولید قدرت تحریک می‌کند، این امر -که می‌تواند خود، سبب اختلاف در جامعه شود- با ارسال رسل و آمدن انبیا و افشاکاری آنها کم‌اثر یا بی‌اثر خواهد شد. البته در این مرحله ممکن است اختلافی دیگر بر سر همین ادعای پیامبران مانند همه ادعاهای دیگر صورت گیرد که در این صورت نیز اگرچه ممکن است از دخالت قدرت در تولید دانش به طور کامل جلوگیری نشود، نقش آن در این رابطه به حداقل می‌رسد.

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»



(حدید/۲۵)، می نویسد:

غرض الهی از ارسال رسل و انزال کتاب، قیام مردم به قسط و زندگی آن‌ها در جامعه‌ای با عدالت است. قوام حیات انسانی به اجتماع است و قوام اجتماع به معاملات دایر میان مردم و مبادلات کالاها است. غرض الهی از ارسال رسل قیام اجتماعی به قسط و عدالت است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۱۷۱).

در حقیقت این قیام انفرادی یک فرد حتی امام معصوم نیست که عدالت را تفسیر و اجرا می‌کند؛ بلکه قیام همه افراد بشر به عدالت خواهی است که به ظهور برداشت صحیح از عدالت و اجرای آن در جامعه منجر می‌شود. بنابراین، ظهور عدالت با خواست همگانی، قدرت هیأت حاکمه، مشروعیت آن و رژیم خودساخته حقیقت را درهم می‌شکند؛ از این رو، قدرت اجتماعی مردم در دسترسی به حقیقت و دانش کارآمد در این مرحله متجلی می‌شود.



نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

## نتیجه‌گیری

فوکو برای نقش قدرت در تولید دانش سهمی به‌سزا و مؤثر در نظر می‌گیرد و پیدایش و دگرگونی آن را در بستر روابط قدرت، تحلیل می‌کند. علامه طباطبایی نیز اگرچه آشکارا از لفظ قدرت در تحلیل پیدایش و گسترش دانش استفاده نکرده‌اند، اما عواملی را که در این مسئله سهمیم دانسته‌اند، عواملی هستند که قدرت به نحوی در آنها اشراب شده است. اصل اساسی استخدام که بنیان تشکیل جامعه و ایجاد علوم اعتباری است، خود، اعمال قدرتی آشکار است. به نظر می‌توان براساس آرای علامه برای قدرت در تولید دانش، نقشی فعال قائل شد، البته نه نقش پررنگی که فوکو برای آن در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر در نظر علامه طباطبایی، قدرت، علت تامه و تنها بستر مؤثر در شکل‌گیری دانش نیست. از آنجایی که فوکو این نسبیّت در عقلانیت و دانش را به قدرت و بسترهای اجتماعی آن نسبت می‌دهد، علامه طباطبایی ایجاد اختلاف توسط عقل عملی را به خوی استخدام‌گری انسان مرتبط می‌داند، با این تفاوت که فوکو این امر را ناگزیر می‌داند، ولی علامه طباطبایی وجود انبیا را راهی برای حل اختلافات عقل عملی و یکپارچه‌کننده عقلانیت و ساختار تولید دانش می‌داند. علامه طباطبایی برای انبیا، شأن اصلاح عقلانیت اجتماعی و تولید دانش‌های سازگار و جهان‌شمول قائل است؛ یعنی خواست همگانی عدالت در کنار فعالیت پیامبران، محدودکننده قدرت است به نحوی که دانش، عقلانیت و عدالت را به جامعه بشری باز می‌گرداند.

گفتنی است آنچه در مورد نقش قدرت در تولید دانش از منظر این دو فیلسوف بیان شد، تنها در باب علوم انسانی و اجتماعی و به عبارتی در محدوده ادراکات اعتباری معنا دارد. اگرچه در نظر فوکو تمام انواع دانش اعم از علوم انسانی و تجربی ذیل روابط قدرت تعریف می‌شوند؛ انتساب این نحوه از دخالت قدرت در تولید دانش‌های تجربی در اندیشه علامه طباطبایی، پیچیدگی زیادی دارد، اگرچه انکار هر نوع تأثیر، هرچند اندک نیز قابل دفاع نیست.

بدین ترتیب می‌توان بیان کرد که:

➤ اگرچه علامه طباطبایی مانند فوکو، منکر حقیقتی یک‌پارچه و قابل دسترس نیست، بلکه فردی واقع‌گرا است، در مقام دسترسی به واقعیت و تولید دانش‌های جهان‌شمول، یا به بیان بهتر در رسیدن به عقلانیت اجتماعی با همین عقل عملی - بدون کمک انبیای الهی - به علت مسبب اختلاف بودن آن، تردید جدی



- دارد. با این وصف علامه طباطبایی تولید دانش را در نسبت با عوامل دیگری غیر از عقل عملی نیز در نظر می‌گیرد و به نحوی نسبت‌اندیشی را جایگزین نسبی‌گرایی فوکو می‌کند.
- از آن‌جاکه فوکو این نسبییت در عقلانیت و دانش را به نقش قدرت و روابط آن در بستر اجتماع نسبت می‌دهد، علامه طباطبایی ایجاد اختلاف توسط عقل عملی را به خوی استخدام‌گری انسان مرتبط می‌داند؛ با این تفاوت که فوکو راهی برای اصلاح آن موجود نمی‌داند، ولی علامه طباطبایی وحی و معجزی آن؛ یعنی انبیا را مصلح اختلافات عقل عملی و یکپارچه‌کننده عقلانیت و ساختار تولید دانش می‌داند.
  - اگرچه علامه طباطبایی؛ مانند فوکو آشکارا از نقش مؤثر قدرت در تولید دانش یاد نکرده است، قسمت‌های مداخله‌کننده در آن را به نحوی استقرا و توصیف کرده است که ناگزیر قدرت در آنها نقشی کلیدی ایفا می‌کند.
  - اگرچه می‌توان براساس آرای علامه برای قدرت در تولید دانش نقشی فعال قائل شد، به‌هیچ‌عنوان نقش پررنگی که فوکو برای آن در نظر می‌گیرد، در دیدگاه ایشان توجیه‌پذیر نیست. به بیان دیگر علامه، قدرت را علت تامه تولید دانش نمی‌داند و حتی برای محدود کردن نقش قدرت راهکارهایی ارائه می‌کند.
  - علامه طباطبایی برای خواست اجتماعی عدالت، نقش محدودکننده قدرت را قائل است. برداشت فوکو از نقش قدرت در تولید دانش و حقیقت، با خواست عدالت در جامعه توسط مردم نقض می‌شود و اراده حاکمیت در تولید رژیم حقیقت و دانش را درهم می‌شکند؛ یعنی اگر خواست عمومی عدالت، جایگزین خواست قدرت شود، رژیم حقیقت ساخته قدرت و به تبع آن دانش تولیدشده بر پایه این رژیم دگرگون می‌شود.
  - علامه برای انبیا، شأن مصلحی برای عقلانیت اجتماعی و تولید دانش‌های سازگار و جهان‌شمول در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر خواست همگانی عدالت در کنار فعالیت پیامبران، محدودکننده قدرت به مجراهای اصلی خود است که دانش، عقلانیت و عدالت را به جامعه بشری باز می‌گرداند.
  - علامه طباطبایی برخلاف فوکو، نقش بسط سلطه برای علوم انسانی قائل نیست. در نظر ایشان اگرچه دانش‌های اعتباری در پیوند با قدرت ساخته و پرداخته می‌شوند، نقش بسط سلطه توسط همین دانش‌ها قابل پیش‌گیری است.



## منابع و مآخذ

### قرآن کریم

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ خسروپناه، عبدالحسین؛ امامی، احمد (۱۳۹۹). «اصطلاح‌شناسی مفهوم علم در فلسفه اسلامی». معرفت فلسفی. ش ۶۷. صص ۳۵-۵۲.
- اسمارت، بری (۱۳۸۵). میشل فوکو. تهران: کتاب آمه.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۸۸). «فوکو و نظریه‌ی دانش، قدرت و رژیم حقیقت». دانشنامه. واحد علوم و تحقیقات. ش ۷۳. صص ۴۳-۵۲.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۲). «اعتبارات اجتماعی و نتایج معرفتی آن؛ بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی». حکمت و فلسفه. ش ۴. صص (۴۷-۷۰)
- پین، مایکل (۱۳۸۹). فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پست مدرنیته). پیام یزدان جو. تهران: مرکز حیبی، رضا (۱۳۹۲). درآمدی بر فلسفه علم (چاپ سوم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹). گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: آگاه
- دریفوس، هربرت؛ رابینو، پل (۱۴۰۰). میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک با مؤخره ای به قلم میشل فوکو (ترجمه حسین بشیریه). تهران: نشر نی. (نشر اثر اصلی ۱۳۷۹)
- رز، جوزف؛ احمدوند، شجاع (۱۳۷۷). «قدرت/دانش». علوم سیاسی. ش ۳. صص ۲۰۶-۲۳۴.
- زالی زاده، مسعود؛ چراغی، اسماعیل؛ رضا دوست، کریم (۱۳۹۴). «بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی». مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. سال نوزدهم. ش ۲. صص ۲۱۳-۲۲۶.
- صدرالمتألهین (۱۴۱۰ق). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (چاپ چهارم). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۷). میشل فوکو: دانش و قدرت. تهران: هرمس.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰). اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری). قم: صدرا.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۳). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۹۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن (چاپ سوم). بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۳۲). نه‌ایة الحکمة (تصحیح و تعلیق شیخ عباس علی زارعی سبزواری، جلد اول و دوم). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۳). قرآن در اسلام. ج دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۴). معنویت تشیع. قم: تشیع.



- فتاحی، سید مهدی (۱۳۸۷). «گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو». دانشنامه (واحد علوم و تحقیقات). ش ۴. صص ۶۵-۷۳.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). نیچه، فوکو، مارکس (ترجمه افشین جهاننیده و دیگران). تهران: هرمس
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). نظم اشیا (دیرینه‌شناسی علوم انسانی) (ترجمه یحیی امامی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳). مراقبت و تنبیه (تولد زندان) (ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده). تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۷). ملاحظاتی درباره مارکس. گفت‌وگوهایی با دوتچو ترومبادوری (ترجمه امیر هوشنگ افتخاری راد). تهران: نشر چشمه.
- فوکو، میشل (۱۳۹۸). به سوی نقدی بر عقل سیاسی (ترجمه محمدزمان زمانی جمشیدی). تهران: شب خیز
- قدسی، محمد (۱۳۹۷). «نظریه استخدام علامه طباطبائی و آثار سیاسی و حقوقی آن». اندیشه حقوق عمومی. پیاپی ۱۴. صص ۸۹-۱۰۳.
- کجویان، حسین (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش. تهران: دانشگاه تهران.
- کجویان. حسین؛ کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۰). «علوم اجتماعی قاعده مدار است یا قانون مدار؟ بازخوانی آراء علامه محمد حسین طباطبائی». نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان. ش ۱. صص ۱-۲۸.
- بارث، لارنس (۱۳۷۹). متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. راب استونز (ترجمه مهرداد میردامادی). تهران: نشر مرکز.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۹۷). المنطق. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی
- نوابخش، مهرداد؛ کریمی، فاروق (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو». مطالعات سیاسی. ش ۳. صص ۴۱-۵۰.

Dreyfus, Hubert L.; Rabinow, Paul; & Foucault, Michel. (1983). *Michel Foucault, beyond structuralism and hermeneutics* (2nd ed). Chicago: University of Chicago Press.

Foucault, Michel (۱۹۷۸), *The History of Sexuality*, Vol. I. London: Penguin books.

Foucault, Michel (۱۹۸۰), *Power/Knowledge*, Brighton, Sussex: The Harvest Press Ltd.

Foucault, Michel & Kritzman, Lawrence D. (1990). *Politics, philosophy, culture: interviews and other writings 1977-1984*. (A. Sheridan, tran.). London New York: Routledge.

